



نقش شیعیان در دانش پزشکی

پدیدآورده (ها) : حسین زاده شانه چی، حسن؛ شکبیا نیا، فریدون؛ بندانی، معصومه؛ دبیحی نژاد، مریم
علوم اجتماعی :: پژوهش های علوم انسانی :: خرداد 1392 ، سال چهارم - شماره 17
از 25 تا 56

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/983775>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 17/01/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

نقش شیعیان در دانش پزشکی

دکتر حسن حسین زاده شانه چی^۱، فریدون شکبیا نیا^۲، معصومه بندانی^۳، مریم دیبچی نژاد^۴

چکیده:

قدیمی ترین تاریخ ملل تاریخ پزشکی است چرا که بشر از روزی که خود را شناخته با درد همراه و با حوادث رو به رو بوده است. از همان روزی که آدمی در صدد دفع شر و زحمت و درد از خود برآمده است تاریخ طب شروع می شود. در اسلام به علم پزشکی اهمیت بسیار داده شده و پس از علم حلال و حرام، یعنی علم فقه، از شریف ترین علم ها به شمار آمده و در حدیث شریف «علم ابدان» در کنار «علم ادیان» قرار گرفته است؛ چرا که اگر تن سالم نباشد نمی تواند درباره مبدا جهان بیندیشد و او را ستایش و پرستش کند و از آن جا که تعالیم پیامبر اسلام (ص) افراد را به خیرات و مبرات و انفاق مال در راه خیر هدایت و ارشاد فرموده بدین مناسبت به نظر می رسد طب و طبابت در تمدن اسلامی بیش از سایر علوم پیشرفت داشته است و خوشبختانه نمایندگان بزرگ طب اسلامی بیشتر ایرانی بوده اند و اینان توانستند در دوران تمدن ستارگان قدر اول این آسمان باشند مانند رازی، اهوازی، ابن سینا و جرجانی (گرگانی). در تاریخ طب اسلامی کسانی که اولین بار جرات آن را پیدا نمودند که بر کتب اساتید یونانی خرده گیری نمایند ایرانیان بوده اند. هدف از این مقاله بررسی نقش مسلمانان و بخصوص شیعیان در دانش پزشکی است که با روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه ای نگاشته می شود.

واژگان کلیدی: پزشکی، مسلمانان، شیعیان، رازی، زهراوی

^۱ استادیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه دهاقان

^۲ عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه

^۳ کارشناسی ارشد شیعه شناسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

^۴ کارشناسی ارشد شیعه شناسی دانشگاه اصفهان

دریافت مقاله: ۹۲/۰۱/۱۹ پذیرش مقاله: ۹۲/۰۳/۰۲

مقدمه

منظور از طب اسلامی اصول و نظرات علمی پزشکی است که در کتب به زبان عرب تدوین شده است و بخش بسیار بزرگی از میراث علمی و معنوی جوامع بشری به مسائل درمانی و پیدایی پزشکان و میزان موفقیت آنان در نجات جان انسان ها و گریز از مرگ اختصاص یافته و ارزش و اعتبار و کارنامه فرهنگ و تمدن اقوام و کشورهای کهنسال جهان چون یونان و ایران و چین و هند و روم و... به میزان تلاش ها و تحقیقاتی بستگی دارد که در این رشته مهم دانش بشری از خود به یادگار نهاده اند. در واقع باید گفت که تاریخ طب اسلامی همراه با تاریخ عمومی اسلامی است. یعنی علم طب سابقه ای به قدمت اسلام دارد و پیام آور آیین انسان ساز اسلام بر اندوخته دانش پزشکی گذشتگان از هر مرام و نژاد ارجی بسزا نهاد و این گفتار او که به درمان روی آرید که «من انزل الداء انزل الدواء» «هر که دردی داد درمان نیز داد» راهبر و رهایی بخش رنج دیدگان و بیماران شد. گفتار و کردار پیامبر اسلام (ص) در زمینه اندرزهایی بهداشتی و پرهیزهای غذایی برای صحت افراد که بعدها محدثان و راویان از آن مجموعه ها بنام «طی النبی» ترتیب دادند به آن معنا نبود که این گفته ها مبتنی بر مبانی پزشکی است و آن حضرت مدعی احاطه بر علم طب بوده است و بر این پایه بود که پیامبر (ص) از همان آغاز اسلام بیماران را به درمان حتی نزد پزشکانی که هنوز به اسلام نگرویده بودند سفارش می کرد چون در این رهگذر بهره ای از دانش و تخصص آنان منظور بود. لذا اسلام بر موضوع بهداشت و سلامت تاکید فراوان کرده از این روست که دانش پزشکی همواره در میان مسلمانان و شیعیان مورد توجه بوده و با بهره گیری از اصول و قواعد بهداشتی که در اسلام ذکر شده و نیز با بهره برداری از یافته های و کشفیات پزشکی سایر اقوام، سعی در پیشرفت و اعتلا و استفاده عملی هر چه بیشتر از دانش پزشکی کرده اند. در این میان سهم بسیاری از شیعیان ایرانی قابل

توجه است. ایرانیان که از دوران باستان از لحاظ پزشکی تمدن پرباری داشتند و در واقع پشتوانه تمدنی غنی و عظیمی داشتند و ایجاد مرکز پزشکی بزرگ جندی شاپور نمونه آن است، در دوران های بعد نیز همچنان گوی سبقت را از همقطاران خود ربوده و به ستارگان درخشانی در عالم علم پزشکی بدل گشتند که کشفیات پزشکی آنان تا به امروز مورد استفاده غربی ها و اروپاییان قرار گرفته است. از جمله این پزشکان می توان به رازی اشاره نمود.

علم طب و زادگاه پیدایش آن:

در مورد این که کدام سرزمین زادگاه پیدایش علم پزشکی بوده است عقاید مورخان و تذکره نویسان متفاوت است. از سرزمین های متفاوتی به عنوان زادگاه علم طب نام برده شده است. از جمله مصر، بابل، کلد و آشور، برخی جزیره رودس «Rodes» در یونان و حتی چین و هندوستان و سرزمین پرو در امریکای لاتین را به عنوان زادگاه علم طب دانسته اند (نجم آبادی، ۱۳۵۳، ص ۶). مصریان موجد علم طب را ایزیس «izis» و مدون کننده آن را هرمس «Hermes» می دانستند. آنتن طبیبی به نام ایم هوتپ «imhotep» را که در سال ۳۵۰۰ قبل از میلاد در مصر زندگی می کرده است تا مقام الوهیت بالا برده اند (نجم آبادی، ۱۳۵۳: ۱۱). ایرانیان از زمان هخامنشیان با طب مصریان آشنا شدند. اولین پزشک مصری که به ایران آمد آمازیس «Amazis» چشم پزشک بود که در زمان کورش کبیر به درخواست وی به ایران سفر کرد. آشنایی ایرانیان با طب یونان به عصر هخامنشی باز می گردد و با حرکت کورش کبیر به سوی غرب و تصرف سارد، ایرانیان با اقوام یونانی آشنایی پیدا کردند و مبادلات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و ... بین دو ملت آغاز شد. با شروع جنگ های مادیک در زمان داریوش اول و خشایارشا بین ایرانیان و یونانیان، صرف نظر از نتیجه این جنگ ها تاثیر عمیقی میان روابط دو ملت نهاد و به کار گیری پزشکان یونانی در

ایران آن ها را با طب یونانی آشنا ساخت و اولین پزشک یونانی که وارد ایران شد دموکدس «Demokedes» بود که در دربار داریوش کبیر خدمت می کرد و به دنبال آن پزشکان دیگری به خدمت ایرانیان درآمدند. از جمله کتزیاس «Ketesiyas» و آپولونید «Apolonid» پزشک اردشیر اول و دینون «Dinon» پزشک را می توان نام برد. در زمان سلوکیان که جانشین اسکندر مقدونی در ایران بودند زبان یونانی در ایران رواج پیدا کرد. به دستور اسکندر مقدونی هزاران جوان اشرافی ایرانی در تشکیلات سواره نظام قشون داخل شدند و عضو فالانژها گردیدند. در پی مزاجت های میان ایرانیان و یونانیان عده بسیاری از آن ها در ایران باقی ماندند و با ایجاد پولس هایی در ایران به تجارت و کارهای خدماتی و صنعتی و... پرداختند. همه این ها موجب انتشار زبان زبان یونانی در ایران شد (گیرشمن، ۱۳۸۱: ۲۶۷، ۲۶۶). ایرانیان همچنین اقدام به ترجمه مطالب پزشکی از دیگر زبان ها به زبان پهلوی کردند. در معجم البلدان یا قوت حموی آمده است: در دوران ساسانیان در ریو اردشیر از توابع ارجان عده ای از نویسندگان بوده اند که به کمک خط مرموزی موسوم به گشتک علوم طب و نجوم را ثبت می کرده اند و آنان را گشتک دفتران می خواندند (حموی، ۱۹۹۰: ۳۷۵). همچنین به دستور شاپور اول اخبار و اطلاعات از فرهنگ ها و زبان های دیگر ملل شامل نجوم و پزشکی را گردآوری کردند. این اقدام و متعاقب آن ساخته شدن شهر جندی شاپور و اسکان دانشمندان و طبیبان در آن مقدمه تاسیس یکی از بزرگترین نهادهای آموزش پزشکی در عهد باستان شد و فعالیت آن تا قرون اولیه اسلامی نیز ادامه یافت. با این اوصاف نقش ایرانیان در جمع آوری و تلفیق دانش پزشکی دیگر ملل و نهادهای آن مشخص می شود. ایرانیان با استفاده از تجربیات ملت هایی چون مصریان، یونانیان، هندیان و ... ترجمه و تدوین آن ها و دعوت از پزشکان دیگر ملل خصوصا پس از تاسیس دانشگاه جندی شاپور یکی از درخشان

ترین مراکز تعلیم، آموزش و درمان در زمینه پزشکی و دارو سازی را ایجاد کردند که در دنیای باستان بی نظیر بود. بزرگترین دانشمندان در زمینه پزشکی بی واسطه یا با واسطه پس از اسلام از دانش آموختگان جندی شاپور بودند. میراث پزشکی جندی شاپور در آثار پزشکان اسلامی بازتاب پیدا کرد و متعاقب آن توسط اروپاییان اخذ گردید و پایه و اساس طب نوین گشت.

دکتر سیریل الگود نویسنده تاریخ طب در ایران، عقیده دارد ترقی و پیشرفت دانش پزشکی در ایران سابقه کهن تری از این دانش در یونان باستان داشته است. وی می گوید: یونانیان تا سده هفتم پیش از میلاد از دانش قابل توجه و چشمگیری در زمینه پزشکی برخوردار نبودند. با قدرت گیری و گسترش دانش ایرانیان همگام با توسعه امپراتوری هخامنشیان در سده ۵ و ۴ پیش از میلاد دانش پزشکی نیز در سرزمین های تحت فرمان ایرانیان و نیز یونان راه پیشرفت و ترقی را پیمود (سیریل الگود، ۱۳۸۶: ۳۷، ۳۸). شهرت جهانی جندی شاپور در آن عصر موجب شده بود تا از دیگر سرزمین ها و دولت ها از پزشکان این دانشگاه برای رفتن به سرزمین های دیگر دعوت به عمل آید. با ورود اسلام به ایران تأثیرات عمیق به لحاظ مذهبی و سیاسی ایجاد شد. ولی از نظر معلومات علمی و نهادهای آموزشی تحولات چندانی صورت نگرفت زیرا اعراب فاقد جایگزین قابل قیاسی با آن نبودند. اگر چه نهادهای علمی از حمله اعراب آسیب دیدند اما این آسیب در حدی نبوده که آن ها را از فعالیت بیندازد. سیریل الگود و نویسندگان دیگری از جمله خدادادیان و دکتر سامی می نویسند: بقراط سابقه دانش پزشکی و پیشینه شماری دیگر از دانش های دیگر را در ایران به یک هزار و چهارصد سال قبل از میلاد رسانده است. بقراط همزمان با اعتراف به این که دانش پزشکی مصریان یک هزار سال پیشرفته تر از علم طب در یونان است پیشرفت ناگهانی و سریع دانش پزشکی در یونان نتیجه ارتباط فرهنگی و آمیختگی ایرانیان با

یونانیان بوده است. و افزون بر این بقراط این ترقی در عرصه دانش پزشکی یونان را ثمره بهره گیری دانشمندان یونان از منابع و تجربیات و آگاهی های ایرانیان و دیگر شرقیان از جمله تمدن های بین النهرین دانسته اند. سیریل الگود برای اثبات نظریه خود می نویسد: در حدود ۷۰۰ قبل از میلاد ما نشانه ای از یک فرهنگ برجسته در یونان مشاهده نمی کنیم اما ناگهان دویست سال بعد در حدود ۵۰۰ ق.م می بینیم که علم پزشکی در آنجا آنچنان پیشرفتی پیدا کرد که بقراط توانست رسالات مشهور پزشکی خود را به رشته تحریر درآورد و پدر علم طب لقب گیرد. به زحمت می توان باور کرد که یونانی ها توانسته باشند در عرض دو قرن در تنهایی و بدون یاری گرفتن از دیگران یک چنین پیشرفتی چشم گیر کرده و مبدع نظامی شوند که امروزه به نظام بقراطی معروف است. از آن گذشته این نوشته ها و اسامی بسیاری از قسمت های بدن با نام های هندواروپایی نوشته بودند و فرضیه طبایع چهارگانه ایشان ساخته و پرداخته دست خارجیان و مبتنی بر نظریات ایرانیان است ولی در آن زمان فقط به ذکر این که این فکر برگرفته از خارجیان است اکتفا کرده اند (سیریل الگود، ۱۳۸۶: ۴۱).

انحصار پزشکی به غیر مسلمانان در دوره های نخستین:

چون مترجمان و ناقلان علوم یونانی بیشتر مسیحی بودند و حتی پزشکی در خانواده های خاصی از غیر مسلمانان همچون خانواده بختیشوع و حنین بن اسحاق و ثابت بن قره موروئی گردیده بود مسلمانان مجال تبرز و تبحر در این علم را نمی یافتند و به انزوا کشانده می شدند. با توجهی که به پزشکان مذکور در کتاب ابن اصبیعه می شود به دست می آید که در قرن سوم هجری یکصد و سی پزشک مسیحی و سه پزشک یهودی و سه پزشک مشرک وجود داشته است و پزشک مسلمان فقط پنج تن بوده اند (لیزر، ۱۹۸۳: ۴۹). در چنین وضعی اگر پزشک مسلمان ماهری هم پیدا می شد در برابر مسیحیان نمی توانست آن چنان که باید و شاید جلوه کند. برخی از همین

پزشکان غیرمسلمان چون مسلمانان را نیازمند به خود می دیدند آنان را نسبت به عقاید و افکارشان تحقیر می کردند و به آنان توهین روا می داشتند. با چنین وضعی است که محمد بن ادریس شافعی پیشوای شافعیان می گوید: «هیچ علمی پس از علم حلال و حرام (فقه) شریف تر از علم طب نیست» و او افسوس می خورد از اینکه مسلمانان به این علم بی توجهی کرده اند و می گفت: ثلث علم را ضایع کردند و آن را به یهودیان و مسیحیان سپردند (ذهبی، ۱۹۸۶: ۲۲۸). اولین پزشک جندی شاپور که در زمان منصور برای درمان سوءهاضمه وی دعوت شد بختیشوع بود. وی چهار سال در دربار عباسی خدمت کرد و پس از او فرزندش جورجیس بن بختیشوع این وظیفه را ادامه داد. بختیشوع به معنای نجات یافته عیسی می باشد (کریستین سن، ۱۳۸۳: ۲۳۰). اینان به دعوت منصور دوانیقی خلیفه عباسی به بغداد رفتند و ارتباط آن ها با خلفای عباسی تا زمان آل بویه ادامه داشته است. تشویق خاندان بختیشوع که جزء پزشکان نامی جندی شاپور بودند برای اقامت در بغداد یکی از عللی بود که از رونق مدرسه جندی شاپور کاست و به رونق علمی بغداد افزود و بیمارستان بغداد رفته رفته جانشین بیمارستان جندی شاپور گردید. از جمله مهمترین خاندان هایی که باعث رونق پزشکی در نزد اعراب شدند: ۱- خاندان بختیشوع: ظاهر امر چنین می نماید که بغداد جانشین جندی شاپور شده است اما واقعیت امر این است که بغداد چیزی جز همان مدرسه جندی شاپور که محل و مکان آن تغییر کرده است نبوده و بنیان گذاران و استادان پزشکی بغداد همان اساتید و پزشکان جندی شاپور بودند. علاوه بر تغییر مکان مدرسه پزشکی، عامل دیگری که رفته رفته تغییر می یابد زبان آموزشی است. با ورود به عصر ترجمه به تدریج کتب پزشکی از زبان های مصری، یونانی و پهلوی به زبان عربی ترجمه شدند که این مهم نیز با همت مترجمان و اساتید پزشکی جندی شاپور به انجام رسید یعنی در واقع ما در این عصر شاهد دو تحول در میراث جندی شاپور بودیم: اول

تغییر مکان جغرافیایی آن و دیگر تغییر در زبان آموزشی که این دو اتفاق به واسطه شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوران به وقوع پیوست. خلفای عباسی اصرار زیادی در فرخواندن خاندان بختیشوع به اسلام نداشتند. از میان خاندان بختیشوع افرادی تالیفات مفیدی از خود به یادگار نهادند که از آن میان ابوسعید عیدالله بن جبرائیل دوم دو کتاب با عنوان «نوادر المسائل» و «مناقب الاطباء» دارد و با توجه به نام وی باید اذعان کرد که ممکن است بعضی از این خاندان از جمله عیدالله اول که در زمان خلیفه تقی (۲۲۳-۲۲۹) می زیسته اند مسلمان شده باشند. ۲- خاندان ماسویه: خاندان ماسویه که سر دسته آن ها ماسویه اول یا ماسویه پدر می باشد. وی در جندی شاپور به طبابت اشتغال داشته و مخصوصا در دارو سازی و دارو شناسی متبحر بوده است (نجم آبادی، ۱۳۵۳: ۱۷۷). یکی از فرزندان او ابوزکریا یا یوحنا بن ماسویه یکی از استادان برجسته مسیحی دانشگاه جندی شاپور بود. قفطی در طبقات الحکماء و ابن اصبیعه در طبقات الاطباء حکایاتی پند از ماسویه و فرزندش یوحنا و رقابت های او با جبرئیل بن بختیشوع آورده اند که نشان از مقام و ارج ماسویه نزد هارون الرشید و جانشینان وی داشته است. ۳- خاندان حنین بن اسحاق: حنین بن اسحاق از مردم حیره بود که در سال ۱۹۴ هجری قمری متولد شده بود. وی شخصیتی نادر بود و چهار زبان را با کمال مهارت می دانست و در زبان های عربی، سریانی و یونانی و فارسی استاد بود. ابن ندیم می گوید: حنین بن اسحاق در پزشکی فاضل و در سریانی و عربی فصیح بود (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۹۴).

پزشکی در نزد اعراب قبل از اسلام:

اعراب قبل از ظهور اسلام روش های طبی خاص خود را داشتند و پزشکان عرب در زمان جاهلیت به دو گروه تقسیم می شدند. گروه اول از روش داغ کردن با آتش تبعیت می کردند و گروه دوم خوردن عسل یا عصاره دیگر گیاهان را دنبال می

کردند و یا به پرهیز کردن متکی بودند(عبدالله، ۱۳۸۰: ۱۲). ابن خلدون در مقدمه خود می گوید: بادیه نشینان طبی داشتند که غالباً بر تجربه کوتاه و ناقص مبتنی بود و پیران و سالخوردگان قبیله به صورت موروثی به این کار می پرداختند و چه بسا با کار آن ها درمان حاصل می شد اما این کار بر اساس یک قانون طبیعی نبود(عبدالله، ۱۳۸۰: ۱۲). روش های دیگر طبی اعراب تعویذ یا خواندن دعا و اوراد برای بهبود بیمار و بستن بازو بند و گردن بند و امثال آن با سنگ های قیمتی بود. روش دیگر بستن تمائم که مهره یا طلسمی برای رفع چشم زخم به گردن اطفال و یا بازوی آن ها بود و معتقد بودند آن ها را از گزند ها و بیماری حفظ می کند. اما در میان اعراب بودند کسانی که به طب تجربی نیز توجه نموده بودند از جمله آن ها ام عطیه انصاری بود. ام عطیه در زمان جاهلیت به عنوان پزشک مشهور بود و زمان اسلام را نیز درک کرده و همراه پیامبر پیامبر در جنگ ها شرکت می کرد و به درمان محرومان می پرداخت. از کسان دیگری که در صدر اسلام به پزشکی در میان عرب مشهور بودند شفاء دختر عبدالله رقیده بود که در بیماری های پوستی خصوصاً اگزوما تخصص داشت(عبدالله، ۱۳۸۰: ۱۷). بنا به گفته ادوارد براون اولین پزشک عرب که در آثار القفطی و ابن ابی اصیبعه نیز آمده است حارث بن کلدی است. وی پیرمردی بود از معاصران محمد(ص) که تحصیلات خود را در ایران در مدرسه جندی شاپور تکمیل کرد(براون، ۱۳۷۳: ۳۴). لذا معروفترین طبیب عرب در صدر اسلام حارث بن کلدی بود، از وی در کتاب تاریخ الحکماء قفطی و تاریخ لاطباء ابن اصیبعه نام برده شده. وی که از دانش آموختگان مدرسه جندی شاپور بود و شکی نیست مدتی را در ایران گذرانده است چرا که ابن اصیبعه حکایاتی از او در باب دیدار با خسرو انوشیروان نقل می کند. ابن اصیبعه می گوید: حارث بن کلدی در محضر خسرو انوشیروان ادعای طبابت کرد. خسرو انوشیروان به او گفت: عرب را با جهالت و کم عقلی با طبابت چکار؟ و پس از آن

معلومات پزشکی حارث را با پرسیدن سوالاتی سنجید و با پاسخ های قانع کننده حارث روبه رو شد آن گاه به حاضران در مجلس گفت من او را مردی شایسته و عاقل یافتم که تجربه روزگار وی را پخته است و سپس امر کرد تا حارث در حضورش بنشیند (ابن اصبیعه، ۱۹۶۵: ۲۷۹). حارث بن کلدۀ پس از بازگشت از جندی شاپور طبیب بزرگ عرب گردید و پیامبر بزرگ اسلام به وی عنایت بسیار داشت. وی اسلام آورد و پیامبر، مسلمانان و دوستان خود را هنگام بیماری نزد وی می فرستاد از جمله ابن اصبیعه نقل می کند که سعد بن ابی وقاص بیمار شد. رسول خدا (ص) به عیادت او آمد و برای درمان او از حارث بن کلدۀ دعوت کرد (ابن اصبیعه، ۱۹۶۵: ۲۷۹).

اهمیت و قداست پزشکی:

در اسلام بر اساس حدیث منسوب به پیغمبر اکرم (ص) «العلم علما علم الادیان و علم الابدان» (رسائل اخوان الصفا، ج ۴، ص ۱۶؛ در تفسیر کشف الاسرار میبدی، ج ۳، ص ۲۴۲ به شافعی نسبت داده شده است) پزشکی و علم دین همتا و لازم و ملزوم یکدیگر شناخته شده اند. طبیب به درمان بیماری جسم و عالم دین به درمان بیماری روح می پردازد و از این روی بوده است که در سنت علمی قدیم، طبیب باید آشنا به علم الهی و فلسفه باشد. تاثیر متقابل روح و بدن که قدما بر آن تاکید داشتند مبتنی بر این بود که طبیب و فیلسوف باید یک نفر باشد که نمونه کامل آن در اسلام ابن سیناست. و شاید کلمه «حکیم» کلمه ای بوده است که شامل هر دو جنبه یعنی آشنایی به حکمت روح و حکمت بدن هر دو، می شده است و این که قدما فلسفه را طب روح و طب را فلسفه بدن می دانسته اند ناظر به همین وحدت این دو علم بوده است (تمکین، ۱۹۳۵: ۴۱۸) و همچنین ابن سینا که کتاب پزشکی خود را قانون و فلسفه را شفا نامیده به جهت اعلام این همبستگی طب و فلسفه است. بر اساس شرافت

و قداست پزشکی است که در مطاوی کتب اخلاق پزشکی تاکید بر ایمان و عقیده و دینداری و خلوص عقیده پزشکان شده است. آنان بر این نکته تاکید کرده اند که نخستین چیزی که بر پزشک لازم است اعتقاد او بر صحت امانت است و نخستین امانت اعتقاد اوست به این که جهان مکنون و مخلوق را مکنون و خالق قادر و حکیم است که همه امور به اراده او انجام می شود (محقق، ۱۳۷۲: ۳۱۰). و همچنین تاکید کرده اند که پزشکان نباید یاران و شاگردان شرور را به گرد خود راه دهند زیرا گفتار و کردار یاران و شاگردان بد به استادان منسوب می گردد و پزشک واقعی باید فقر با حلال را بر ثروت با حرام ترجیح دهد زیرا ذکر جمیل ک هباقی می ماند بهتر از مال نفیس است که فانی می گردد. مال نزد سفیهان و جاهلان فراوان یافت می شود ولی حکمت است که آن را فقط نزد اهل فضل و کمال می توان یافت (الرهاوی، ۱۳۸۷: ۲۴).

تعلیم پزشکی در اسلام:

یکی از مهم ترین طریق انتقال علم پزشکی از نسلی به نسل دیگر همان بود که در خانواده ها صورت می گرفت. مثلاً حارث بن کلدیه که خود از طبیبان جندی شاپور بود پزشکی را به پسر خود نصر بن حارث آموخت. و جرجیس بن جبرئیل بن بختیشوع که رئیس بیمارستان جندی شاپور بود و سپس به خدمت منصور خلیفه عباسی درآمده بود و اعقاب او نیز همین شغل را دنبال کردند. حنین بن اسحاق مسائل پزشکی را به دو فرزند خود داوود و اسحاق آموخت و همچنین ثابت بن قره حرانی به فرزند خود سنان بن ثابت پزشکی را تعلیم داد (لیرز، ۱۹۸۳: ۴۹). طریق دیگر تعلیم پزشکی آن بود که کتب بزرگان آن علم، یعنی آثار بقراط و جالینوس را بر استادان و اقران خود قرائت می کردند. ابن رضوان در آغاز رساله فی التفرق بالطب الی السعاده می گوید: «بقراط صناعت طب را تکمیل و جالینوس تعلیم بقراط را تهذیب کرد»

(محقق، ۱۳۷۲: ۳۱۱). روش دیگر، روش تدریس بالینی بود که در بیمارستان آن را «مارستان» (سمعانی می گوید: مارستان و هو موضع بیغداد مجتمع فيه المرضی و المجانین و هو الییمارستان، الانساب، ص ۴۴۹) نیز می خواندند انجام می گرفت. ظاهراً نخستین بیمارستان در اسلام به فرمان هارون الرشید در بغداد به سیاق بیمارستان جندی شاپور تاسیس شد که مسئولیت آن را جبرئیل بن بختیشوع عهده دار بود. از برنامه تدریس و کیفیت آن بیمارستان ها اطلاع دقیقی در دست نیست. محمد بن زکریای رازی بیشتر مشاهدات بالینی خود را مبتنی بر آن چه در بیمارستان های ری و بغداد دیده است می کند (رازی، ۱۹۷۴: ۲۵). گذشته از سه طریقی که یاد شد برخی از پزشکان از منزل خود و یا از مساجد برای تعلیم پزشکی استفاده می کردند؛ چنان که ابو عبید جوزجانی، شاگرد ابن سینا، نقل می کند که استاد به جهت اشتغالات روزانه به کارهای دیوانی و اداری، شب ها به تدریس می پرداخت و برای گروهی شفا در فلسفه و برای گروهی دیگر قانون در طب و برای گروه سوم کتابی دیگر را تدریس می کرد (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۶۳). و یا ابن میمون به شاگرد خود ابن تبون می نویسد که صبح ها گرفتار معالجه سلطان و خانواده اوست و عصرها به درمان بیماران متفرقه می پردازد و فقط شب هاست که در منزل و در بستر باید شاگردان خود را تدریس کند (محقق، ۱۳۷۲: ۳۳۹). از مطاوی کتب تاریخی به دست می آید که علم پزشکی، در جنب علوم دینی در برخی از مساجد تدریس می شده است؛ از جمله در مسجد ابن طولون که پزشکی و معرفه المیقات را درس میدادند. و در مسجد الازهر، پس از فراغت از دروس دینی یعنی هنگام ظهر به تدریس پزشکی مشغول می شدند (سیوطی، بی تا: ۱۳۸/۲).

پزشکی در اسلام:

باید اذعان داشت که علم طب از نخستین دانش هایی است که بین مسلمانان رواج

یافت. نکته ای که به ویژه به عنوان مهم ترین عامل در بررسی دانش پزشکی در حوزه تمدن اسلام باید بدان توجه شود خاصیت بومی شدن زود هنگام پزشکی در اسلام است. شکی نیست که کلی ترین دانسته های نظری پزشکی به ویژه از راه ترجمه آثار دانشمندان یونانی و از همه مهم تر بقراط و جالینوس به دست مسلمانان رسید. اما بسیاری از مسائلی که پزشکان مسلمان در خصوص بیماران خود با آن روبه رو بودند به سرزمین های اسلامی و شرایط خاص آن اختصاص داشت که در نوشته های یونانی از آن ذکری به میان نیامده بود. بدیهی است که به صرف عدم ذکر این موارد در آثار پیشینیان، پزشکان اسلامی نمی توانستند به آن ها بی اعتنا باشند. بنابراین، رویکردی ویژه درباره این موارد پدید آمد. (ولایتی، ۱۳۸۹: ۴۷). از طریق مطالعه احادیث و سیره پیامبر که بعد از قرآن و احکام اصلی مورد قبول عموم مسلمین است می توان به طور نسبتاً کامل به نظرات و معتقدات پیامبر اسلام در پزشکی و بهداشت پی برد. این سنن یعنی احادیث و سیره در قرون نهم و دهم میلادی (قرن سوم و چهارم هجری) گرد آورده و بر حسب موضوع تنظیم کردند و هر موضوع آن را کتابی خواندند و هر سنت را بابی نام نهادند. در تحت حکومت اموی امپراتوری عرب یا امپراتوری اسلامی به انتها حد توسعه و قلمرو خویش رسید. زیرا که در زمان آن، اسپانیا متعاقب یکی از بزرگترین و پرافتخارترین فتوحات مسلمین به تصرف درآمد و در مصر و ایران و سوریه و دمشق که پایتخت آنان محسوب می شد با مراکز عمده علوم و فرهنگ باستانی جهان ارتباط نزدیک حاصل کردند. یک پزشک یهودی ایرانی نژاد به نام ماسرجویه که در زمان عبدالملک بن مروان بن حکم در بصره زندگی می کرد یک مجموعه پزشکی را از زبان سریانی به عربی در سال ۶۴ هجری قمری/ ۶۸۳ میلادی ترجمه کرد. اصل این رساله پزشکی از یک کشیش مسیحی به نام اهرن از اسکندریه بود که به زبان یونانی تالیف کرده بود (ابن العبري، ۱۳۶۴: ۱۹۲). عمر دوم یا عمر بن عبدالعزیز مدارس طب

اسکندریه را که فرهنگ یونانی در آن جا رواج داشت به انطاکیه و حران انتقال داد (ابن اصبیعه، ۱۹۶۵: ۱۱۶). نکته حائز اهمیت در عصر اموی تاسیس نخستین بیمارستان اسلامی در سال ۸۸ هجری قمری در زمان ولید بن عبدالملک بود. وی برای اداره این بیمارستان بودجه ای تعیین نمود و فعالیت آن تا انقراض دولت امویان ادامه داشت. خالد بن یزید بن معاویه را اولین مترجم در جهان اسلام می دانند. مورخان اتفاق نظر دارند که پیش از خالد بن یزید هیچ کتابی از زبان های دیگر به عربی ترجمه نشده بود. عبدالله دفاع از قول جاحظ در کتاب البیان و التبین می گوید: خالد بن یزید بن معاویه در سخنوری و شاعری دارای اندیشه ای پسندیده بود و ادیبی کامل و حکیم بود و او نخستین کسی بود که به ترجمه فلسفه پرداخت و به سران صنایع نزدیک شد و کتاب های اختر شناسی و شیمی و پزشکی و.... را ترجمه کرد (عبدالله، ۱۳۸۰: ۳۰). با سقوط امویان در سال ۱۳۲ هجری قمری و روی کار آمدن دولت عباسی، خلافت اسلامی روابط گسترده تر و صمیمی تری با ایرانیان برقرار نمود خصوصا با تاسیس شهر بغداد توسط منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی و از آنجا که این شهر در حوزه جغرافیایی فرهنگ ایرانی واقع شده بود ایرانیان قدم های موثر و بزرگی برای نقش آفرینی در شکل گیری تمدن اسلامی ایفا کردند. منصور دوانیقی با تاسیس بیمارستان بغداد و دعوت از پزشکان جندی شاپور اولین گام موثر و بزرگ را برای انتقال میراث پزشکی جندی شاپور به تمدن اسلامی برداشت. دانشمندان اسلامی آن چه را در قرآن و احادیث پیغمبر اسلام (ص) درباره حفظ صحت و سلامتی و جلوگیری از بیماری وارد شده جمع آوری کرده و آن را به طب النبوی یا طب النبوی موسوم ساخته اند و باید در نظر داشت که بیشتر آن چه در قرآن و روایات با طب ارتباط پیدا می کند جنبه کلی دارد و جزئیات امور طبّی کمتر در آن منابع به چشم می خورد. در قرآن آمده است که بیماری بر دو گونه است: یکی بیماری دل ها و

دیگری بیماری بدن‌ها. بیماری دل‌ها آن بیماری است که از شک و شبهه در عقیده پیدا می‌شود و یا بیماری که از شهوت و گمراهی پدیدار می‌شود (ابن القيم الجوزیه، ۱۳۵۸: ۶۵). در اسلام خوردن و آشامیدن به اعتدال تجویز گردیده و اسراف و افراط در هر دو، علت بیماری‌ها دانسته شده است. در قرآن آمده «کلوا واشربوا ولا تسرفوا»؛ یعنی، بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید و در حدیث پیغمبر آمده که «المعدة راس كل داء و الحمیه راس كل دواء»؛ یعنی معده آغاز هر دردی است و پرهیز از خوردن آغاز هرگونه درمانی است (ذهبی، ۱۹۸۶: ۶۱). و نیز در حدیثی آمده است که آن کس که درد را ایجاد کرده دارو هم برای آن آفریده است و در برابر کسانی که معتقد بودند که دارو و درمان جلوگیری از قضا و قدر خداوند نمی‌کند، پیغمبر اسلام فرموده است که سلامتی و بهبودی که در نتیجه دارو و درمان پیدا می‌شود خود قضا و قدر خداوند است (ذهبی، ۱۹۸۶: ۷۶). و تا آنجا که می‌توان داروی بسیط را به کار برد نباید از داروهای مرکب استفاده کرد و نیز باید از نزدیکی با بیمار پرهیز کرد تا به وسیله سرایت بیماری‌ها پخش نشود (ذهبی، ۱۹۸۶: ۳۱۵). پیغمبر اسلام تاکید فرموده که طبیب تا آگاهی کامل از طب نداشته باشد نباید در امور طبی مداخله کند و اگر مداخله نماید بدون علم و آگاهی نسبت به سرنوشت بیمار مسئول و ضامن است و نیز عملاً دستور داده است که از میان طبیب عالم و عالم تر باید طبیب عالم تر را برای درمان انتخاب کرد و تا عالم تر هست عالم حق مداخله در پزشکی را ندارد (ذهبی، ۱۹۸۶: ۲۰۳). دانشمندان اسلامی احادیث و روایات طبی منقول از پیغمبر (ص) را جمع آوری کرده اند که از میان آن‌ها می‌توان ابن جماعه و ذهبی و ابن القيم و سیوطی را نام برد که هریک کتابی جداگانه تحت عنوان طب النبی به رشته تحریر درآورده اند (النسیمی، ۱۹۹۶: ۳۳). برای دانشمندان اسلامی از دیر زمان این مسئله مطرح بوده که آنچه پیغمبر اسلام درباره امر پزشکی فرموده است تا چه اندازه به وحی مربوط است و

حجیت علمی دارد. جاحظ می گوید: پیغمبر فرموده است که «انا فیما لایوحی الی کاحدکم»، من در غیر آنچه بر من وحی می شود مانند شما هستم و سپس همو می-گوید: «اگر پیغمبر مردی را معالجه کند همچنان که پزشکان بیماران را معالجه می-کنند و آن بیمار بهبود نیابد جای سوال و پرسش برای هیچ کس نیست زیرا درمان با استمداد از داروها خود دلالت بر این می کند که پیغمبر از خود امری عجیب که علامت و برهان بر استمداد از پایگاه وحی او باشد نشان نداده است بلکه به همان طریقی که مردم مردم را معالجه می کنند بیمار را درمان کرده است. بلی اگر پیغمبر درباره کسی بفرماید: خداوندا او را بهبود بخش و شفا بده اگر مورد دعا بهبود نیابد جای سوال و پرسش است» (جاحظ، ۱۹۸۲: ۴۰۱). ابن خلدون نیز هنگام ذکر طب اهل بادیه می گوید: این طب بر اساس منقولات مشایخ و عجایز است و براساس قانون طبیعی و موافقت مزاج نیست. او سپس می گوید طبی که در شرعیات نقل شده است از این قبیل است و ارتباطی با وحی ندارد زیرا پیغمبر اسلام از جانب خداوند مبعوث گردید تا ما را شرایع بیاموزد نه اینکه پزشکی و سایر امور عادی را برای ما معرفی نماید و حتی او وقتی در مورد تلقیح نخل نظر خود را اظهار داشت فرمود: «من نظر خود را می گویم و شما خود داناتر به امور دنیای خود هستید». ابن خلدون در پایان می گوید که به کار بردن طب شرعی از روی تبرک و صدق ایمانی اثری عظیم و سودمند دارد و این اثر مستند به طب مزاجی نیست بلکه به صدق ایمان مرتبط می شود (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴۱۴).

رازی و زهراوی، پزشکان اسلامی:

همان طور که می دانیم در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، علم طب به اوج اعتلا و ترقی خود رسید و ترجمه های یونانی و سریانی از کتب طبی تبدیل به کتاب های مستقل و منقح شد. ایجاد بیمارستان های متعدد در مراکز بلاد اسلامی مانند ری و

بغداد علم را به عمل و قیاس را به تجربه نزدیک ساخت. ابوبکر محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف معروف ایرانی، نمونه کامل و برجسته ای از پرورش یافتگان آن دوره بود که علوم یونانی با تمدن اسلامی که ملت های مختلف در تشکیل آن شرکت داشتند آمیخته شده و با سعی و کوشش دانشمندان اسلامی مراحل ترقی و تکامل خود را پیموده بود. طبق فهرست بیرونی، رازی پنجاه و شش کتاب در طب نوشته است. ابوبکر محمد بن زکریای رازی شاگرد علی بن ربن طبری بوده و در سال ۲۴۳ هجری قمری/ ۸۶۵ میلادی در شهر ری متولد شد و بزرگترین پزشک عالقدر جهان اسلام به شمار می رود. وی در کودکی به موسیقی علاقه ای وافر و در نواختن نای مهارتی بسزا داشت. سپس هم خود را مصروف فلسفه کرد (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۳۱۰/۱). اثر دیگر رازی که وی را در مغرب زمین شناسانده است رساله وی درباره آبله و سرخک است که ترجمه آن تا قرن ۱۸ چندین بار به چاپ رسیده است و کتاب های دیگر الجامع، المخلد الی الطب و الکامل فی الطب و الفاخه الی الطب می باشد. فهرست آثار رازی که در فهرست ابن ندیم و ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطباء آورده اند بیش از ۲۲۰ اثر می باشد اما مهمترین اثر رازی علاوه بر کتاب المنصوری کتاب الحاوی است. این کتاب اساسی ترین منبع برای تحقیق در طب بالینی اسلامی به شمار می رود. دکتر سیریل الگود درباره این کتاب می نویسد: «این کتاب نقش بسیار مهمی در پیشرفت علم پزشکی در جهان داشته است تا جایی که شاید قانون ابن سینا را نیز بتوان با آن مقایسه کرد. به علاوه این اثر نشان داده است که ایرانی ها تا چه میزان در پیشرفت علم پزشکی در جهان موثر بوده اند و دنیا تا چه حد مدیون ایشان است» (الگود، ۱۳۸۶: ۲۸۹). در فهرست آمده است این کتاب مشتمل بر اکثر مسائل علم طب از قبیل کیفیت معالجه بیماران، حفظ الصحه، جراحی، شکسته بندی، داروها و غذاهای مورد لزوم در طب و دارو سازی می باشد (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۳۲). رازی اولین

طبیعی است که اعصاب سر و گردن را شناخت و راجع به آن ها و نخاع شوکی را به خوبی شرح داده است (نجم آبادی، ۱۳۵۳: ۴۲۱). کتاب های رازی مدت پانصد سال حاکم بر طب اروپا بود و بعضی از کتاب های او، ترجمه های فرنگی و لاتینی آن، به دفعات مختلف در اروپا چاپ شده است. مهم ترین اثر رازی کتاب طب روحانی اوست که آن را تحت عنوان الطب الروحانی آورده است. او طب روحانی را در برابر طب منصوری خود قرار داده است و این کتاب را به خواهش ابو صالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد نوشته است. کتاب طب منصوری رازی شهرت بین المللی دارد ولی طب روحانی او اخیراً مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است. در اروپا طب روحانی رازی نخستین بار مورد توجه دانشمندی هلندی به نام دی بور قرار گرفت و بعداً پروفیسور آربری که در کمبریج به تدریس شرق شناسی اشتغال داشت، کتاب الطب الروحانی رازی را به انگلیسی ترجمه کرد. آن چه در مزیت کتاب طب روحانی رازی باید گفته شود این است که رازی در کتاب طب روحانی خود تقلید از گذشتگان را کنار زده و افکاری که در این کتاب ابراز داشته است افکاری کاملاً مستقل است. او مانند سایر دانشمندان فقط نقل قول نمی کند و خود را ریزه خوار سفره گذشتگان قرار نمی دهد بلکه از فکر و عقل طبیعی خود نسبت به تحلیل و تجزیه مطالب اخلاقی استمداد می جوید (محقق، ۱۳۷۲: ۳۳۱-۳۲۹). رازی گذشته از این که کتابی مستقل تحت عنوان فی العمل بالحديد و الجبر نوشته (ابن اصبیعه، ۱۹۶۵: ۴۶۲) و قوانین و دستور العمل های جراحی و شکسته بندی را در یک جا گرد آورده است فصلی از کتاب الحاوی را به تشریح و منافع اعضا که زیر بنای فن جراحی است اختصاص داده و در همان کتاب به دقت ها و توجهاتی اشاره کرده است که پیش از عمل و همراه با عمل و پس از عمل باید به بیمار شود (محقق، ۱۳۷۲: ۳۱۳). او در بیمارستان های بغداد روش خاص خود را در معالجه و مداوای بیماران به کار برد و

با پزشکان و علمای طب دارالخلافه به بحث و تبادل نظر پرداخت و سپس به زادگاه اصلی خود یعنی ری مراجعت کرد و کتاب منصوری یا کناش منصوری خود را به نام حاکم ری، ابوصالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد، تالیف کرد. این ابوصالح از سال ۲۹۰ تا ۲۹۶ از طرف پسر عم خود احمد بن اسماعیل بن احمد، دومین پادشاه سامانی، در ری حکومت کرده است. در این زمان قاسم بن عییدالله از اسحاق بن حنین می خواهد که کتاب موجزی درباره تاریخ طب بنگارد. اسحاق این مسئولیت را اجابت می کند و کتاب تاریخ الاطباء و الفلاسفه را تصنیف می کند. این کتاب از قدیم ترین کتبی است که در اسلام، در تاریخ طب نوشته شده و نسخه آن باقی مانده است و کتاب های مهمی که از مراجعه تاریخ به شمار می روند مانند الفهرست ابن ندیم، و رساله ابی ریحان فی فهرست کتب رازی، و اخبار الحکماء ابن قفطی، و عیون الانباء فی طبقات الاطباء ابن اصیعه مطالب مربوط به آغاز طب و تحول و تکامل آن و نخستین طبیبان را از این کتاب نقل کرده اند. از میان طبیبانی که نامشان در کتاب اسحاق آمده بقراط و جالینوس بیش از دیگران اشتهار دارند و در کتب اسلامی از آن دو به عنوان نمونه طبیب کامل نام برده می شود. چنان که یاد شد کتاب اسحاق بن حنین مورد استفاده ابن ندیم و بیرونی و ابن اصیعه و ابن قفطی قرار گرفته و آنان گفته های اسحاق را یا از او یا از تاریخ یحیی نحوی که اسحاق قسمتی از آن را نقل کرده، در کتاب خود آورده اند. ابن قفطی، قول اسحاق بن حنین را نقل می کند که مصریان طب را استخراج کردند (محقق، ۱۳۷۲: ۲۶۰-۲۵۷). رازی نیز در مقام پزشکی بزرگ، جامع نگر و صاحب نظر، به آرای جالینوس در پزشکی ایرادهایی مهم وارد کرد. بیماری هایی که در بخش های گوناگون الحاوی، نوشته رازی بررسی شده بسیار بیشتر از آن چیزی است که در آثار جالینوس، بقراط و دیگر پزشکان یونانی آمده است. مهم ترین نقد رازی بر آرای جالینوس هنگام طرح دیدگاه های خود درباره

دیدن، شنیدن و رسیدن پرتوهای نوری از جسم به چشم ارائه شده است. رازی فرایند دیدن را درست برعکس آرای جالینوس بسته به پرتوهایی می دانست که به چشم می رسند نه آن گونه که جالینوس گفته بود با پرتوهایی که از چشم ساطع می شود. در ادامه این انتقاد، ابن سینا نوشته های جالینوس در این زمینه را مشتی نوشته های آشکارا مهمل نامید. اما مهم ترین نقد آرای پزشکی جالینوس را در جهان اسلامی، که مایه شهرت و افتخار برای پزشکی اسلامی به شمار می رود، ابن نفیس دمشقی، پزشک سده ششم هجری مطرح کرد. ابن نفیس پزشکی تجربه گرا و اهل نظر بود که یکی از بزرگ ترین کشفیات پزشکی اسلامی را صورت داد. از این رو او در قرون گذشته بین نویسندگان اسلامی به جالینوس عرب (اسلامی)، همان لقبی که در مراجع مختلف به رازی نیز داده اند، مشهور شده است. ابن نفیس در دو اثرش، شرح تشریح قانون، شرحی که بر کتاب های اول تا سوم قانون نوشته شده است، و شرح قانون، شرحی که به طور کلی بر موضوعات طرح شده در قانون نوشته، کشف خود موسوم به گردش ریوی خون را شرح داده است. در شاخه های علوم وابسته به پزشکی، مهم ترین سهم در ارائه پژوهش های اصیل و مبتکرانه متعلق به چشم پزشکی است. چشم پزشکان اسلامی افزون بر بسط آرای پزشکان و چشم پزشکان یونانی در مورد بیماری های چشم و راه های درمان آن ها، خود بیماری های متعددی را شناسایی و راه های درمان آن ها را ارائه کردند. انواع جراحی های چشم، برداشتن آب مروارید با بیرون کشیدن مایع جمع شده از قرنیه و طرح انواع داروهای گیاهی، معدنی و حیوانی برای چشم از جمله این نوآوری هاست. از بین چشم پزشکان اسلامی نیز سهم دو تن بیش از همه چشم گیر است: یکی حنین بن اسحاق، مؤلف العشر مقالات فی العین و دیگری علی بن عیسی مؤلف تذکره الکحالین. هر کدام از این دو کتاب منشأ نوآوری های بسیاری در زمینه چشم پزشکی شد و نویسندگان آن ها در زمره بزرگ ترین چشم پزشکان اسلامی

درآمدند. باید اذعان کرد اروپا تنها پس از گذشت هفت سده از رواج چشم پزشکی در اسلام توانست از مجموعه دانسته های چشم پزشکان اسلامی گذر کند (ولایتی، ۱۳۸۹: ۴۹). علی بن اهواز مجوسی که طبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود نیز از اولین کسانی است که جسارت آن را یافته که به کتب اساتید یونانی خرده گیری نماید و اثر بزرگ پزشکی خود را به نام طب ملکى یا الکامل الصناعه را به عضدالدوله فناخسرو تقدیم کرد. وی به کتب بقراط، جالینوس و اوریبازبوس و یوحنا بن سرابیون و حتی رازی انتقاد نموده است و اصولاً اهمیت کتاب ابن اهواز در همین است که از پزشکان یونانی و مسلمان پیش از خود نام برده و محاسن و معایب آن ها صادقانه بیان می کند. از زندگی وی اطلاعات زیادی در دست نیست. وی نزد استادی به نام ابوطاهر تلمذ و تحصیل نموده است. کتاب او الکامل الصناعه یا طب ملکى تا زمان تالیف قانون ابن سینا جزء مراجع مشهور بوده است. یکی از مهمترین مراکز آموزش پزشکی توسط حکمران بزرگ آل بویه یعنی عضدالدوله فناخسرو (۳۷۲-۳۲۴ ه.ق) تاسیس شد و پزشکان بزرگی در این بیمارستان که به بیمارستان عضدی بغداد معروف است مشغول به کار شدند. پزشکان نزد آل بویه نیز اهمیت بسیار داشتند از جمله ابوالحسن احمد بن محمد طبرسی که طبیب مخصوص رکن الدوله بود عده ای از پزشکان فارس همراه آل بویه به عراق رفته و در خدمت آل بویه بودند از جمله آن ها ابوسهل ارجانی است که به گزارش تاریخ الحماء «ملوک آل بویه را خدمت کرد و در صحبت ایشان وارد بغداد شد» (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۴۹) و دیگری ابوسعید ارجانی بود که تا زمان بهاءالدوله در بغداد بود. عضدالدوله برای آموزش و درمان عده زیادی از پزشکان مشهور را در بغداد در بیمارستان عضدی گرد آورده بود از جمله ابو ایوب اهوازی، ابن مندویه اصفهانی، ابوالحسن کشکرایا که قبلاً پزشک شاهزاده سیف الدوله همدانی و شاگرد سنان بن ثابت بن قره حرانی بود. و ابو احمد عبدالرحمن بن

علی مرزبان اصفهانی و از جراحان مشهور ابوالحسن نفاخ (طیب تبریزی، ۱۳۳۴: ۱۰۸). در مورد ابوالحسن بن ابی سنان در تاریخ الحماة آمده است که در ایام آل بویه در تمام بغداد پزشکی به مسلمی او نبود و به جودت و علاج مشهور بود (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۳۵). البته او طبق دعوت بزرگان مسافرت هایی هم به نقاط گوناگون نموده و حاکمان و امیران را معالجه کرده و برای آنان کتاب نوشته است و کتاب های مهم رازی همان کتاب هایی است که برای امرا و حکام همزمان خود تالیف کرده است. (محقق، ۱۳۷۲: ۳۲۷-۳۲۶). از دیگر پزشکان بزرگ می توان به زهراوی اشاره نمود. زهراوی منسوب به زهراء، مونث ازهر، به معنی تابان و درخشانده است و «الزهراء» شهر کوچکی بوده در قسمت باختر اندلس، از بلاد اسپانیا که عبدالرحمن الناصر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم، هشتمین حکمران اموی اسپانیا، در سال ۳۲۵ آن را بنا نهاد (حموی، ۱۹۹۰: ۲/۹۶۲). ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی، پزشک و داروشناس معروف اسلامی از شهر یاد شده برخاسته است. تاریخ تولد و وفات او به درستی مشخص نیست (ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء، ص ۵۰۱ از او به اختصار نام می برد و درباره او می گوید: «و هو کتاب تام فی معناه»، ولی تاریخ تولد و وفات او را ذکر نمی کند). ولی اثر نفیس او یعنی کتاب التصریف لمن عجز عن التالیف، او را به عنوان یکی از بنیان گذاران جراحی اسلامی معروف و مشهور ساخته است. زهراوی که فصلی مستقل از کتاب خود تحت عنوان التصریف لمن عجز عن التالیف را درباره جراحی و شکسته بندی و داغ کردن نوشته از بزرگترین جراحان عالم اسلام محسوب می شود. کتاب او به وسیله جرارد کرمونایی به زبان لاتین ترجمه شده، برای نخستین بار در سال ۱۴۹۷ م. در ونیز چاپ و منتشر گشت. او در آغاز کتاب سفارش های لازم را در مورد جراحی به شاگردان خود می کند و از آن جمله می گوید: «من به شما سفارش می کنم که خود را از موارد

شبهه ناک به دور دارید زیرا در این فن گروه های فروانی از مردم به شما مراجعه می- کنند. برخی از آنان چنان از زندگی دلتنگ شده اند که از سختی درد و درازی بیماری که نشانه مرگ است، مرگ بر آنان آسان گردیده است و برخی از آنان دارایی خود را به شما می بخشند و شما را بی نیاز می گردانند در حالی که بیماری آنان قتال و کشنده است. در اینگونه موارد احتراز شما باید از رغبت شما بیش باشد، مگر آن که علم یقینی پیدا کنید که این عمل شما به سرانجام خیر و عاقبت محمود می انجامد و در مورد همه بیمارانتان شناخت پیشین و اعلام به سلامتی را به کار گیرید (زهرای، ۱۳۷۴: ۱۶۷). زهرای طی کتاب خود انواع و اقسام آلات و ابزار و ادواتی که در جراحی مورد نیاز است نام برده و وظیفه و کاربرد هریک را بیان کرده است (محقق، ۱۳۷۲: ۳۱۴). یکی دیگر از نکات مهم و برجسته در تاریخ پزشکی اسلامی، کتاب قانون ابن سیناست. در همه دوران پزشکی غرب، هیچ کتابی که چنین جامع و مانع و دانشنامه گونه مبادی و موضوعات پزشکی را در بر گرفته باشد به وجود نیامده بود. بی دلیل نبود که قانون به سرعت پس از ترجمه آن به لاتین مورد توجه دانشمندان و پزشکان غرب قرار گرفت و به عنوان کتاب درسی در دانشکده ای پزشکی تدریس شد (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ذیل «ابن سینا»).

جراحی در اسلام:

در کتب طبّی اسلامی از عمل جراحی تعبیر به «علاج الحديد» و «الاعمال بالحديد» و «عمل الید» و «صناعة الید» شده است و کلمه «دستکاری» که ترجمه فارسی «عمل الید» است در کتاب های پزشکی اسلامی نیز دیده می شود (از جمله رهاوی در ادب الطیب، ص ۲۰۹ و ثعالبی در یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۳۶۶ و جرجانی در اغراض الطیبه، ص ۴۷۴ و در شعر فارسی ازرقی هروی، دیوان، ص ۲۱ که گوید:
باد خوارزمی چو سنگین دل پزشک درستکار
دست پر مسبار دارد آستین پر نیشتر

دانشمندان اسلامی اشارات کوتاهی به جراحی هندی و عرب کرده اند ولی عمده ترین منابع این فن از یونان در اختیار مسلمانان قرار گرفته که از مهم ترین آن ها آثار بقراط و جالینوس است. در کتب تاریخ، اشارات مجملی به پزشکی عرب دیده می شود. از جمله ابن خلدون می گوید: «اعراب بیابانی آشنایی با نوعی از پزشکی داشتند که از پیرمردان و پیرزنان قبیله آموخته بودند. این پزشکی که مبتنی بر تجربه بود گاه درست و گاه نادرست می افتاد و پزشکی که مبتنی بر تجربه بود گاه درست و گاه نادرست می افتاد و پزشکانی هم در میان آنان بودند، همچون حارث بن کلدی و دیگران» (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴۱۴). از رسول اکرم احادیث و روایاتی نقل شده که حکایت از این دارد که در مواقعی که چاره دیگری وجود ندارد باید به عمل جراحی مبادرت ورزید. از جمله از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود: «با پیغمبر خدا (ص) به دیدار مردی رفتیم که پشتش آماس کرده بود. کسان او گفتند که او مدت درازی است که دچار این درد است. حضرت فرمود بشکافید آن را. در همان وقت ورم را شکافتند در حالی که پیغمبر (ص) آن عمل را مشاهده می کرد». از ابوهریره روایت شده است که او گفت: «پیغمبر پزشکی را فرمان داد تا شکم مردی را که دچار دل درد بود بشکافد. از پیغمبر خدا (ص) پرسیده شد آیا این گونه پزشکی سودمند است؟ فرمود: آن که درد را آورده درمان را هم در آن چه بخواهد می آورد» (ذهبی، ۱۹۸۶: ۱۸۵). با توجه به دو روایت یاد شده می توان نتیجه گرفت که پیغمبر اسلام دست به آهن بردن را در برخی از بیماری ها تجویز کرده است و اگر آن حضرت در برخی از موارد کراهت خود را از عمل جراحی نشان داده اند، مقتضیات و کیفیت خاصی آن را آن کراهت را موجب شده است که داستان زیر را می توان از مصادیق آن موارد دانست: از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود: «گروهی از انصار گفتند: ای پیغمبر خدا، ما را همسایه ای است از درد دل می نالد، آیا اجازه می دهی که

ما او را درمان کنیم؟ پیغمبر فرمود: با چه او را درمان می کنید؟ گفتند: مردی یهودی نزد ما است که این درد را درمان می کند. فرمود: با چه؟ گفتند: شکم را می شکافد و چیزی از میان آن بیرون می آورد. پیغمبر خدا را این امر ناخوش آمد. برای بار دم و سوم از او اجازه خواستند. پیغمبر فرمود: هرچه می خواهید بکنید. آنان یهودی را خواندند. او شکم بیمار را شکافت و آب آلوده بسیاری از آن بیرون آورد. سپس شکم را شستشو داد و پس از آن دوخت و دارو بر آن نهاد و بیمار تندرستی یافت. پیغمبر را از این امر آگاه کردند. فرمود: همانا آن که دردها را آفرید دارو را نیز برای آن ها آفرید و بهترین دارو حجامت و فصد و دانه سیاه یعنی شونیز است (ابن حیون، ۱۳۸۵: ۲/۱۴۱) ظاهراً حضرت رسول اکرم از این که بدن مسلمان زیر دست غیر مسلمان مورد جراحی قرار گیرد کراهت داشته اند و شاید این بدان جهت بوده است که مسلمانان باید خود در این فن مهارت پیدا کنند. چنان که سال ها بعد شافعی تاسف خود را از این امر اظهار می دارد. او می گوید که پس از علم حلال و حرام علمی بزرگوارتر از پزشکی نیست و تاسف می خورد از این که مسلمانان پزشکی را مرد غفلت قرار دادند و آن را به یهودیان و مسیحیان واگذار کردند. پیش از آن که کتاب های پزشکان یونانی همچون بقراط و جالینوس به زبان عربی ترجمه شود بر اساس همان آگاهی هایی که از تجربه و مهارت در عمل به دست آمده بود، امر عمل جراحی های ساده انجام می گرفت و اخباری از این گونه عمل ها جسته و گریخته به دست ما رسیده است. از جمله آن که ابوالفرج اصفهانی می گوید: «در پایین چشم سکنیه دختر حسین بن علی (ع) غده ای بیرون آمده بود و به تدریج بزرگ تر می شد. پزشکی به نام بدر اقیس پوست صورت او را شکافت و آن را کنار زد چنان که اصل غده آشکار گشت. سپس غده را کنده و ریشه های آن را بیرون کشید و صورت سکنیه به حالت نخستین برگشت و فقط جای زخم آن به جای ماند» (اصفهانی، ۱۳۴۵: ۱۳۴۵).

۱۶/۱۶۰). مهم ترین منابع یونانی که در علم پزشکی به دست مسلمانان رسیده از دو پزشک نامدار یعنی بقراط و جالینوس است (محقق، ۱۳۷۲: ۳۶۲). باید توجه داشت که مسلمانان با در دست داشتن منابع سرشار یونانی و سریانی و ایرانی و هندی بسیار زود بر بخش جراحی تسلط یافتند و دانشمندانی همچون علی بن ربن طبری و محمد بن زکریای رازی و علی بن عباس مجوسی و ابن سینا، هریک در موارد متعدد از آثار خود، اشاره به شرایط و کیفیت عمل جراحی کرده اند و برخی از دانشمندان هم مانند ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی کتابی مستقل درباره جراحی تالیف کرده اند و ما در اینجا فقط اشاره ای به دو تن از جراحان در شرق و غرب عالم اسلام، یعنی رازی و زهراوی می کنیم. در تمام آثار اسلامی از رازی به بزرگی یاد شده است و او را طیب مسلمین، علامه علوم اوایل و طیب مارستانی خوانده اند و در آثار اروپاییان او به عنوان راز شهرت یافته و گاهی هم او را رازی می گویند. درباره شرح حال رازی و زندگی او اطلاعات فراوانی در دست نیست آن چه مسلم است این که رازی بیشتر زندگی خود را در ری و بغداد سپری کرده و در بیمارستان های این دو شهر کار می کرده است و در آثار خود گاه گاه گزارش معالجات خود را می دهد. پزشکان عالم اسلام همچون علی بن ربن طبری در فردوس الحکمه، و محمد بن زکریای رازی در حاوی، و علی بن عباس مجوسی در کامل الصناعه و ابن سینا در قانون بحث های بلندی در مورد تشریح اعضا و منافع کرده و موارد متعددی از قطع و وصل اعضا و شکافتن و دوختن آن ها را بیان داشته اند. متأسفانه با گذشت دو نسل پس از دانشمندان یاد شده این شیوه از معالجه به باد فراموشی سپرده شد. رازی برای عمل جراحی و دستکاری با آلات و ابزارهای آهنین اهمیت فراوانی قایل بوده کتابی تحت عنوان فی العمل بالحدید و الجبر نوشته (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۴۲۷) که چنان که از نام آن آشکار است قوانین و دستورهای جراحی و شکسته بندی را در یک جای گرد آورده

است و گذشته از این گذشته در مقاله هفتم از کتاب المنصوری خود نیز از صناعت جبر که امروزه آن را «شکسته بندی» گویند سخن رانده است (ابن ابی اصیبعه، ۱۹۶۵: ۴۲۷). رازی در شکافتن حنجره و جلوگیری از خفه شدن چنین می گوید: «این عمل در وقتی انجام می شود که بیم آن می رود که بیمار از خفگی بمیرد و درمان بدان گونه است که نخست پوست میان حلق و قصبه الریه شکافته می شود تا نفس به گردش آید و پس از آن که موانع نفس گرفتگی برطرف شد شکاف دوخته می شود تا به حالت اول برگردد. این شکاف بدین گونه صورت می پذیرد که سر بیمار به عقب برگردانده و پوست کشیده می شود و پایین حنجره شکافته می گردد، سپس با دو نخ یکی از بالا و دیگری از پایین کشیده می شود تا قصبه الریه آشکار گردد» (رازی، ۱۹۷۴: ۳/۱۵۵). او می گوید پس از درمان ورم داخلی که مانع نفس بوده، شکاف دوخته و بسته می شود و درزهای کوچکی هم باید در آن نگاهداشته شود. رازی کیفیت عمل سنگ کلیه و سنگ مثانه را شرح می دهد (رازی، ۱۹۷۴: ۱/۱۵۳). رازی از نخستین کسانی بود که اشاره به جراحی پلاستیک کرده است. او کیفیت این جراحی را در لب و بینی و گوش، آن گاه که گوشتی درشت و سخت بر آن ها برآمده باشد، بیان می کند و نحوه را به گونه ای سفارش می کند که این اندام ها به صورت و حالت طبیعی درآید و زشتی ناشی از گوشت زاید برطرف گردد (رازی، ۱۹۷۴: ۶/۲۱۸).

نتیجه

ایرانیان که از عهد باستان شروع به اخذ علوم دیگر ملل کردند با مدارس بزرگ و مهمی چون دانشکده پزشکی سائیس آشنا شدند و از پزشکان دیگر اقوام برای کسب تجربه و آموزش طب برای آمدن به ایران دعوت نمودند و آثار پزشکی دیگر اقوام را با زبان های ایرانی ترجمه کردند و نهایتاً تمام این مقدمات را به کار گرفتند تا

توانستند دست به اقدامی بی نظیر زنند که در تاریخ جهان باستان نمونه مشابه آن کمتر دیده شده است و آن تاسیس دانشگاه جندی شاپور بود و این نشان از تفکر روشنفکرانه و آینده نگرانه سلاطین بزرگ ایران در عهد باستان داشت. علاوه بر جذب و بکارگیری پزشکان دیگر اقوام و ملل، ترجمه متون پزشکی در جندی شاپور، ایرانیانی بوده اند که برای کسب علم و استفاده از تجربه دیگر ملل در زمینه پزشکی به دیگر سرزمین ها مسافرت نمودند. این مسافرت ها برای آموختن تجربیات علمی و عملی در زمینه دانش پزشکی و به دست آوردن نسخه هایی از کتب پزشکی و دارو سازی و انتقال آن ها به ایران انجام می شده است که نمونه بارز آن سفر برزویه طیب به سرزمین هندوستان است. پس از آن ظهور اسلام باعث شد که پزشکی توسعه و پیشرفت زیادی پیدا کند و بخش بسیار بزرگی از میراث علمی و معنوی جوامع بشری به مسائل درمانی و نجات انسان ها اختصاص یافت. از آنجا که دین مبین اسلام اهمیت زیادی به مسائل بهداشتی داده لذا پیامبر نیز به عنوان پیامبر نور و رحمت سفارش های زیادی در زمینه مسائل پزشکی و بهداشتی کردند و این مسئله باعث شد اهمیت موضوع سلامت و بهداشت و پزشکی در نزد مسلمانان آشکارتر شود. بعد از فتح ایران و مسلمان شدن بسیاری از ایرانیان، ارتباطات علمی و فرهنگی گسترده ای میان اعراب و مسلمانان به وجود آمد لذا اعراب از دستاوردهای غنی و عظیم ایرانیان و سایر ملل در زمینه پزشکی استفاده کردند و برای انتقال بهتر مفاهیم پزشکی از مترجمان زبده ای در این راستا استفاده کردند. این مترجمان که از اقوام و ملل گوناگونی بودند نقش زیادی در پیشرفت دانش پزشکی داشتند لذا نباید نقش این گروه را ناچیز پنداشت زیرا اگر این مترجمان نبودند بسیاری از مفاهیم و دانسته های پزشکی در زمینه های مختلف، از فرهنگ های مختلف مسکوت می ماند.

منابع و مآخذ

۱. ابن ابی اصیبعه، ابوالعباس موفق الدین احمد بن قاسم (۱۹۶۵): عیون الانباء فی طبقات الاطباء، بیروت، دارالفکر.
۲. ابن العبري، ابوالفرج یوحنا غریغوریوس (۱۳۶۴): تاریخ المختصر الدول، ترجمه محمد تاج پور، دکتر حشمت الله ریاضی، تهران، موسسه اطلاعات.
۳. ابن القيم الجوزیه؛ محمد بن ابی بکر بن ایوب الزرعی الدمشقی (۱۹۹۳): الطب النبوی، تحقیق محمد کریم بن سعید راجح، بیروت، دار الندی.
۴. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (۱۳۸۵): دعائم الاسلام فی ذکر الحلال و الحرام، مصحح آصف فیضی، قم، نشر موسسه آل البيت (ع).
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون (۱۳۴۸): العبر، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۶. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱): الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، نشر اساطیر - گفتگوی تمدن ها.
۷. اصفهانی، ابوالفرج (۱۳۴۵): الاغانی، قاهره، دارالکتب المصریه.
۸. اوزی تمکین، «مطالعاتی درباره طب اسکندرانی در دوره متاخر»، بواتن تاریخ طب، شماره ۱۹۳۵، ۳ م.
۹. براون، ادوارد گرانویل (۱۳۷۳): تاریخ طب اسلامی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۱۰. بک، احمد عیسی (۱۹۸۱): تاریخ بیمارستانات فی الاسلام، دمشق، دار الرائد العربی.
۱۱. جاحظ، ابو عمرو عثمان عمرو بن بحر (۱۹۸۲): البرصان و العرجان و العمیان و الحولان، مصحح عبدالسلام محمد هارون، بغداد، وزاره الثقافیه و الاعلام (دار الرشید).

۱۲. حمارنه، سامی خلف (۱۹۶۷): فهرس مخطوطات دار الكتب الظاهرية الطب و الصيدله، مصصح اسماء حمصی، قاهره.
۱۳. حموی، ابو عبدالله یاقوت (۱۹۹۰): معجم البلدان، بیروت، دار الكتب العلمیه.
۱۴. حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۱): معجم الادباء، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش (انتشارات صدا و سیما).
۱۵. ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۹۸۶): الطب النبوی، تحقیق احمد رفعت البدرای، بیروت، دار احیاء العلوم.
۱۶. رازی، ابوبکر محمد بن زکریا (۱۹۷۴): الحاوی فی الطب، ج ۲، زیر نظر سید عبدالوهاب بخاری، حیدرآباد دکن، دایره المعارف عثمانیه.
۱۷. رازی، ابومحمد بن زکریای رازی (شماره ۴۵۸۳): الشکوک علی جالینوس الحکیم، به کوشش مهدی محقق، تهران، موسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی.
۱۸. الرهاوی، اسحاق بن علی (۱۳۸۷): ادب الطیب، تصحیح کمال السامرای و داود سلمان علی، با مقدمه محمد مهدی اصفهانی، تهران، موسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل.
۱۹. زهراوی، ابوالقاسم خلف بن عباس (۱۳۷۴): التصریف لمن عجز عن التالیف، ترجمه مهدی محقق و احمد آرام، تهران، موسسه مطالعات اسلامی.
۲۰. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (بی تا): حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره، قاهره، مطبعه شرفیه.
۲۱. طبیب تبریزی، عبدالحسین (۱۳۳۴): مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار و فلاسفه الامصار، تبریز.

۲۲. عبدالله، دفاع علی (۱۳۸۰): پزشکان برجسته در تمدن اسلام، ترجمه علی احمدی بهنام، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۳. قفطی، ابوالحسن جمال الدین علی بن یوسف (۱۳۴۷)، تاریخ الحكماء من كتاب اخبار العلماء باخبار الحكماء، ترجمه بهین دارایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. کریستین سن، آرتور (۱۳۸۳)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات ساحل.
۲۵. الگود، سیریل (۱۳۸۶): تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های شرقی خلافت، ترجمه باهر فرقانی، تهران، امیر کبیر.
۲۶. گیرشمن، رومن (۱۳۸۱): ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲۷. لیزر، گری (۱۹۸۳): تعلیم پزشکی در بلاد اسلامی از قرن هفتم تا چهاردهم میلادی، جلد ۳۸، مجله تاریخ طب.
۲۸. محقق، مهدی (۱۳۷۲): بیست گفتار، تهران، موسسه اطلاعات.
۲۹. نجم آبادی، محمود (۱۳۵۳)، تاریخ طب در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۰. النسیمی، محمود ناظم (۱۹۹۶)، الطب النبوی و العلم الحديث، بیروت، موسسه الرساله.
۳۱. ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۹): فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران، دفتر نشر معارف.

